



An Analysis of Narrations Forbidding Quranic Argumentation against the Kharijites*

Mustafa Abbasi Moqaddam^۱

Seyyed Muhammad Mousavi^۲

Abstract

According to a well-known narration, Amir al-Mu'minin Ali (A.S) sent Ibn Abbas to the Kharijites during the time of Saffin and the course of arbitration, forbidding him from "controversy" or "conflict" with them through the Quran. In the beginning, it seems that the Imam, by arguing that the Quran accepts various aspects and has multiple possible meanings, forbade relying on the Quran in debating and puts the argument or conflict with the assistance of the Prophet's tradition (sunnah) as an effective solution for Ibn Abbas. The most important question here is that given the emphasis of the Quran and the Prophet's tradition (sunnah) on the need to refer to and rely on the Quran in all circumstances, especially in trials, why he has in the events like Siffin, proscribed to protest by the Quran and rely on verses of revelation against the Kharijites' stand? In this research, it was identified by descriptive-analytical method and in a research perspective; First: The relation of transferring from the Quran to the Prophet's tradition (sunnah) is the relation of referring the example to the parable (embodied truth). It seems that the ground of Quranic verses are alike concept and concept can accept several interpretations (ta'wil) but the Prophet's tradition (sunnah) as being embodied reality and meaning is alike the instance and there is no possibility of change and transformation in it and according to Imam, there is no escape from it. Second: The Amir al-Mu'minin (A.S) has not been in the position of an absolute and universal prohibition against arguing with the Quran, and this special prohibition has been due to the characteristics of the intellectual system and the moral system of its special audience i.e. the Kharijites.

Keywords: Imam Ali, Quran, Sunnah, Controversy (and Debating), Conflict, Kharijites.

*. Date of receiving: ۲۲, ۰۴, ۲۰۲۱ -Date of approval: ۲۰, ۱۲, ۲۰۲۱.

۱. Assistant Professor of Quranic and Hadith Sciences, Kashan University;
(abasi۱۲۳@gmail.com)

۲. MA Student of Quran and Hadith Sciences, Kashan University, (Corresponding Author);
(seyyedmosavi۱۳۷۵@gmail.com).



تحلیل روایات نهی از احتجاج قرآنی با خوارج*

مصطفی عباسی مقدم^۱ - سید محمد موسوی^۲

چکیده

بر اساس روایت مشهوری، امیر مؤمنان علی علیه السلام در هنگامه صفین و جریان حکمیت، با فرستادن ابن عباس به سوی خوارج، وی را از «مخاصمه» یا «محاچه» با ایشان به وسیله قرآن نهی فرمود. در اوان کلام به نظر می‌رسد آن حضرت با این استدلال که قرآن پذیرنده وجوه گوناگون و دارای معانی احتمالی چندگانه است، از تکیه بر قرآن در مخاصمه نهی فرموده و محاجه یا مخاصمه با کمک سنت نبوی را به‌عنوان راهکاری موثر فراروی ابن عباس قرار می‌دهد. مهم‌ترین پرسش در این‌جا آن است که با عنایت به تأکیدات قرآن و سنت نبوی بر لزوم مراجعه و تمسک به قرآن در همه احوال، به‌ویژه در فتنه‌ها، چرا آن حضرت در هنگامه فتن‌های مانند صفین، از احتجاج به قرآن و تکیه بر آیات وحی در برابر موضع‌گیری‌های خوارج نهی فرموده است؟ در این جستار با روش توصیفی - تحلیلی و در نگاهی تحقیقی مشخص گردید؛ اولاً: نسبت ارجاع از قرآن به سنت نبوی، نسبت رجوع مثال به مُثَل (حقیقت مجسم‌شده) است گویی پهنه آیات قرآن از قبیل مفهوم است و مفهوم نیز می‌تواند تأویل‌های متعددی را پذیرا باشد اما سنت نبوی - صورت و تجسم به نسبت معنی و حقیقت - به‌عنوان مصداق وجود یافته و امکان تغییر و تبدل در آن وجود ندارد و به قول امام راه‌گریزی از آن وجود ندارد. ثانیاً: امیر مؤمنان علیه السلام در مقام نهی مطلق و همگانی از محاجه با قرآن نبوده است و این نهی خاص، به‌خاطر ویژگی‌های دستگاه فکری و نظام اخلاقی مخاطبان ویژه آن یعنی خوارج بوده است.

واژگان کلیدی: امام علی، قرآن، سنت، محاجه، مخاصمه، خوارج.

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۰۲ و تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۰۹/۲۹.

۱. استادیار رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه کاشان؛ (abasi۱۲۳۴@gmail.com).

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه کاشان، (نویسنده مسئول)؛ (seyyedmosavi۱۳۷۵@gmail.com).



مقدمه

به گواهی تاریخ جریان‌های مخالف و در تعارض با شیوه حکومتی حضرت علی به جنگ نظامی علیه حضرت علی مبادرت ورزیدند. می‌توان گفت مهم‌ترین نبرد ایشان، مقابله با جریان "خوارج" بود. نبرد حضرت علی با مارقین، نبرد افکار و عقاید با یکدیگر بود چرا که مبنای نبرد خوارج با امیرالمؤمنین بر سر آیه شریفه «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (انعام/۵۷) "فرمان و حکم فقط به دست خداست" شروع گردید. پرواضح است اولین رویکرد حضرت علی در برخورد با خوارج، روشنگری اعتقادی با کمک یاران بود. با جستجو در منابع تاریخی درمی‌یابیم که صعصعه بن صوحان، مالک اشتر، قیس و ابن عباس مناظرات و مباحثاتی را با خوارج داشته‌اند. (نک: ابن اثیر، بی‌تا، ۱۳۷/۳؛ مجلسی، بی‌تا، ۵۶۶/۸؛ ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ۲۱۷/۲-۲۱۹)

مطلب مهمی که از نظرگاه برخی از جویندگان حقیقت مغفول مانده و قرار است در این نوشتار درباره آن کاوش نماییم آن است که چرا حضرت علی علیه السلام در توجیه عبدالله بن عباس برای احتجاج با خوارج، وی را از محاجه یا مخاصمه بوسیله قرآن نهی فرمود. در فرمان آن حضرت چنین آمده است: «لَا تُخَاصِمُهُم بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ وَ لَكِنْ خَاصِمُهُم بِالسَّنَةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا» "با ایشان با قرآن مخاصمه نکن زیرا قرآن احتمالات و توجیهاات بسیار در بر دارد می‌گویی و می‌گویند. بلکه با آنان به سنت احتجاج کن و دلیل آور، زیرا آن‌ها هرگز از استدلال به سنت گریز گاهی نمی‌یابند" (نهج البلاغه: نامه ۷۷).

از این توصیه نورانی حضرت علی استفاده می‌شود که علت نهی از مخاصمه با قرآن "ذو وجوه" بودن آیات قرآن بوده است. به عبارتی استناد صرف به ظاهر آیات قرآن چه بسا موجب برداشت‌های متفاوت و اختلاف در امت اسلامی شود، پس نمی‌توان در رفع منازعات بدان تمسک کرد؛ در حالی که از سویی در قرآن شاهد آیاتی هستیم که مطلقاً قرآن را هدایت‌گر، مایه یادآوری، تذکره، میزان و فرقان برای آدمیان معرفی می‌کند: (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ) (اسراء/۹) و (فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ) (زخرف/۴۳) و (فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ) (ق/۴۵).

همچنین روایات ائمه اطهار علیهم السلام بطور مکرر برای مبارزه با فتنه‌ها ما را به قرآن کریم ارجاع داده‌اند که در جوامع حدیثی با تعبیری همچون «اتباع»، «تمسک»، «عمل» و «شعار» آمده



است. (نک: البیهقی، ۱۴۱۹: ۱۵/۱۰؛ متقی هندی، ۱۴۰۹: ۲۹۴/۹؛ نهج البلاغه: حکمت ۱۰۴؛ شیخ مفید، ۱۳۶۴: ۱۳۳/۱) رسول اکرم می فرماید: «فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ» (کلینی، ۱۳۶۳: ۵۹۸/۲) پس هر گاه آشوب‌ها چون شب تاریک را فرا گرفت به قرآن رو آورید. در کلامی دیگر از امیرالمؤمنین در وصف قرآن مشاهده می‌شود که ایشان در خطبه‌ای فرمود: «فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَانِكُمْ وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأْوَائِكُمْ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَ النَّفَاقُ وَ الْعِي وَ الضَّلَالُ» (نهج البلاغه: خطبه ۱۷۶) پس درمان خود را از قرآن بخواهید، و در سختی‌ها از قرآن یاری بطلبید، که در قرآن درمان بزرگ‌ترین بیماری‌ها یعنی کفر و نفاق و سرکشی و گمراهی است. در روایتی دیگر از رسول خدا، قرآن رافع اختلاف امت و مانع شکل‌گیری فتنه‌های اجتماعی قلمداد شده و این که کسی که از معارف آن پیروی نماید در دام فتنه‌ها اسیر نخواهد شد چنان‌که فرمودند: «القرآن هدی من الضلالة و تبيان من العمی و استقالة من العثرة و نور من الظلمة و صيناء من الأحداث و عصمة من الهلكة و رشد من الغواية و بيان من اليقين و بلاغ من الدنيا الى الآخرة و فيه كمال دينكم و ما عدل عن القرآن الا الى التار» (کلینی، ۱۳۶۳: ۶۰۰/۲)؛ قرآن هدایتی در دل گمراهی و روشنگری در کوری است و نگهدارنده‌ای است از لغزش و نوری است در تاریکی و در پیش آمده‌ها روشنی بخش است. نگهدارنده‌ای در برابر هلاکت هاست و رشدی است بر فراز گمراهی‌ها؛ پیام رسایی از دنیا تا آخرت است و در آن کمال دین نهفته است و آن کس که از قرآن عدول کند، جایگاه او در آتش خواهد بود.

بدین ترتیب، با توجه به ادله نقلی فوق که قرآن را بهترین مرجع رفع مشکلات و درگیری‌های مسلمین معرفی نموده، این که خطاب امیرالمؤمنین به عبدالله بن عباس چنین صراحت دارد که قرآن کریم به سبب پذیرش احتمالات متعدد نمی‌تواند این کارکرد را داشته باشد و باید برای ساماندهی اختلاف فکری و نزاع اجتماعی با گروهی خاص تنها به سنت نبوی تمسک شود، تعارض آشکاری ایجاد می‌کند که در این جستار برای حل آن فرضیه‌های زیر قابل تصور می‌باشند:

۱. صرف نظر از تاکید قرآن و احادیث بر مراجعه به قرآن در هنگامه اختلافات اجتماعی و پرهیز از بی‌توجهی به آیات که موجب اختلاف در امت اسلامی می‌شود؛ از آن‌جا که خوارج، انسان‌های سطحی‌نگر و ظاهرینی بودند، چند چهرگی و تشابه بعضی از آیات قرآن باعث می‌شد که اینان نتوانند حق را از باطل تشخیص دهند. بنابراین از شمول امر به مراجعه استثناء شده‌اند. به سخن دیگر با نظام فکری مبتنی بر ظاهر گرایی هرگز نمی‌توان فهم جامع از آیات وحی را انتظار داشت.



۲. از آن جا که خوارج بخاطر انحراف فکری و رفتاری و دشمنی با امیر مؤمنان، هیچ‌گونه پابندی به معانی آیات بخصوص آن‌چه توسط وی و یارانش بیان شود نداشتند، علی‌ع یاران خود را از محاجه با آنان به استناد قرآن نهی فرمود.

۳. چنان که برخی از نسخه‌های روایت گواهی می‌دهد نهی امیر مؤمنان شامل مخاصمه با خوارج به سبک خودشان اما به استناد قرآن بوده است نه محاجه؛ چرا که بنا بر مباحث لغوی مقاله مفهوم و عناصر درونی این دو واژه متفاوتند و مخاصمه چون قدری تندتر و به جدال و دشمنی نزدیکتر است مورد نهی قرار گرفته است. بنابراین محاجه با قرآن در هر شرایط با هر کس مجاز و مطلوبست.

۴. سفارش حضرت علی به ابن عباس در واقع تعریضی بر سیاست منع و نقل سنت و سیره نبوی بود؛ بدین معنا که در دوران خلفا جریان منع کتابت احادیث رسول اکرم باعث شد مردم به مرور زمان از آموزه‌ها و دستورات رسول اکرم فاصله بگیرند و آن حضرت در برابر این روش ناصواب، آن‌ها را به مراجعه به سنت معتبر و راستین نبوی ارجاع می‌دهد.

با تتبع صورت گرفته درباره پیشینه این موضوع می‌توان گفت در این باره پژوهش مستقلی به نحو جزئی صورت نگرفته است لکن مقالات و پایان‌نامه‌های متعددی درباره اعتقادات و منش رفتاری و سرنوشت خوارج به رشته تحریر درآمده است که ذیلاً به آن اشاره می‌کنیم:

۱. پایان‌نامه‌ای با عنوان «ویژگی‌های اعتقادی خوارج و علل انحراف آنان» توسط محبوبه علیکاهی باعدل در دانشگاه آزاد اسلامی در سال ۱۳۹۲ دفاع شده است که در آن نویسنده کوشیده است چهره مقدس مآب خوارج را شناسایی نماید و در مورد نحوه شکل‌گیری خوارج و خصوصیات فکری، اخلاقی و روحیات آنان مطالبی جمع‌آوری نموده است.

۲. در پایان‌نامه دیگری با عنوان «بررسی احتجاجات حضرت امیر با خوارج» در دانشگاه آزاد اسلامی توسط طیبه قبله نوشته شده و در آن خوارج را انسان‌هایی پرخاشگر و خشک و خشن معرفی نموده که بر امام خود خروج نمودند و او را کافر تلقی کردند. در این پایان‌نامه به بعضی از ویژگی‌های خوارج نظیر دنیاطلبی، ریاست‌طلبی و کج‌فهمی از دین اشاره شده است و در خلال بحث به احتجاجات حضرت امیر برای تبیین ماجرای حکمیت قلم‌رانده شده است. از نتایجی که این پژوهش بدان دست‌یازیده می‌توان به مجادله احسن حضرت امیر با خوارج و تکیه بر قرآن و سنت اشاره نمود.

۳. پایان‌نامه دیگری با موضوع «بررسی مبانی فکری خوارج براساس قرآن و نهج‌البلاغه» نوشته ابوالقاسم فلاح نژاد در سال ۱۳۹۵ در دانشگاه مازنداران با روش توصیفی تحلیلی و رویکرد کتابخانه‌ای



به بررسی مبانی فکری خوارج پرداخته و جریان وهابیت در عصر حاضر را متولد جریان خوارج در صدر اسلام قلمداد نموده است و به وجوه مشترک بین وهابیت و خوارج اشاراتی داشته است.

۴. مقاله «باورها و فرقه‌های خوارج» نوشته یعقوب جعفری چاپ شده در مجله معارف عقلی در سال ۱۳۸۶ از جمله مقالاتی است که به طور محدود درباره یکی از انشعابات خوارج یعنی فرقه اباضیه سخن گفته و تأکید می‌کند که این گروه به دلیل عقاید تند و تکفیری خویش جایگاهی در جامعه اسلامی نیافتند و به تدریج از هم پاشیدند.

۵. مقاله «خاستگاه سیاسی و اجتماعی خوارج» نوشته علی بیات در مجله اسلام پژوهی در سال ۱۳۸۵ به جریان سیاسی و اجتماعی خوارج می‌پردازد. این جستار به زمینه‌های شکل‌گیری و برآمدن خوارج از سپاه امیرالمؤمنین و نه شام و نیز درون‌مایه‌های سیاسی، فکری و ماهیت اجتماعی خوارج مطالبی را بیان می‌کند.

۶. مقاله دیگری با عنوان «مبانی اولیه عقاید خوارج» نوشته زهرا رستارک و دیگران چاپ شده در مجله تاریخ ایران اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی می‌توان نام برد که نویسنده سعی می‌کند با تکیه با منابع دست اول و مکتوب به تشریح عقاید اولیه و عمومی خوارج بپردازد. با توجه به پیشینه مذکور، نگارندگان بر این عقیده‌اند که چرایی نهی امیرالمؤمنین از مخاصمه با قرآن تاکنون بطور کامل و جامع بررسی و پاسخ داده نشده و ضروری است با رهیافتی نو، به ابعاد و زوایای نهی امیرالمؤمنین از مخاصمه با قرآن مورد کاوش قرار گیرد.

الف. مفهوم‌شناسی

ابتدا ضروری است برای درک توصیف "حمال ذو وجوه" و فهم دقیق توصیه امیرالمؤمنین، به تبیین معنای لغوی و اصطلاحی واژگان این روایت بپردازیم.

۱. وجوه

وجوه به حسب ساختمان لغوی از «وجه» ریشه گرفته و به معنای «مستقبل کل شیء» رو به روی هر چیزی (فراهیدی، ۶۶/۴؛ فیومی، ۶۴۹/۲؛ ابن‌سیده، ۱۴۲۱: ۳۶/۱)، شناخته‌شده (ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۵۵۵/۱۳؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۱۰/۱۹) می‌باشد. بعضی از لغت‌دانان، برای وجه استعمالات متعددی قائل شده است، نظیر "وجه الانسان"، "وجه النهار"، "وجه الکلام" و "وجه القوم" (ابن‌درید، بی‌تا: ۴۹۸/۱؛ فیروزآبادی، بی‌تا، ۳۱۲/۴).



صاحب کتاب مفردات به تفصیل درباره وجه چنین می‌نویسد:

«معنی اصلی وَجْهٍ چهره و صورت است؛ (فَاعْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ) (المائدة/ ۶) و (تَغَشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ) (ابراهیم/ ۵۰) از آنجا که وجه یا صورت نخستین عضو است که بنظر می‌آید و شریف‌ترین عضو ظاهر بدن است برای برخورد اولیه از هر چیزی بکار رفته است و برای بهترین و اولین شکل هر چیز بکار می‌رود می‌گویند- وجه کذا- وَوَجْهَ النَّهَارِ- روی آن چیز و چهره روز. و چه بسا از ذات هم به وَجْهٍ تعبیر شود.» (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۸۵۵، ذیل ماده وجه)

در ادامه راغب اصفهانی بر استعاره بودن لفظ وجه در بعضی استعمالات قرآنی اشاره می‌کند:

«آیه شریفه (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا) (الروم/ ۳۰) معنی وجه به‌طور استعاره به معنی مذهب و راه شریعت است. تعبیر "فلان وَجْهٌ القوم" یعنی او چهره ملت است مثل عبارات "عینهم وراسهم" است یعنی او چشم و سر مردم و ملت است و از این قبیل استعارات» (همان، ص ۸۵۶).

با این حساب معنای مجازی وجه، همان است که جمع آن وجوه می‌باشد و اصطلاح "وجوه و نظائر" از آن گرفته شده است (عباسی مقدم و دیگران، بازخوانی وجوه و نظائر در قرآن، ص ۷۹).

تعبیر "حمال ذو وجوه" بی ارتباط با علم وجوه و نظائر در علوم قرآن نیست. وجوه در علوم قرآنی به‌عنوان یک علم شناخته می‌شود و جزء علوم ارزشمندی است که در شناخت و فهم کلمات و آیات قرآن نقش به‌سزایی دارد. نخستین کتاب درباره این علم به قرن دوم هجری یعنی کتاب مقاتل بن سلیمان "الاشباه و النظائر فی القرآن الکریم" باز می‌گردد. مقاتل بن سلیمان در کتاب خود روایتی از رسول اکرم نقل می‌کند که زمانی آدمی به درجه فهم کامل خواهد رسید که وجوه زیاد قرآن را بفهمد (سیوطی، ۱۴۰۷: ۱/ ۴۸۸). به همین جهت بعضی از دانشمندان قرآن‌پژوه به علم وجوه - نظائر توجه زیادی نموده‌اند (تفلیسی، ۱۳۶۰: ۳).

تفلیسی در مقدمه کتاب وجوه قرآن آورده است: «مراد از وجوه، موضوع له کلمه نیست بلکه مستعمل فیه آن است و معانی مختلف کلمات در آیات، معانی حقیقی یا مجازی یا استعاری یا کنایی یا مشترک لفظی و معنوی می‌تواند باشد» (تفلیسی، ۱۳۶۰: ۱۵). بعضی دیگر نیز وجوه را معانی متعدد یک لفظ در یک متن دانسته‌اند (زرکشی، ۱۳۷۶: ۱۰۲/۱) و لیکن تعریف برتر و نزدیک تر به صواب در مورد وجوه به این صورت است که وجوه همان معنای کاربردی هریک از الفاظ در پهنه آیات قرآن است، اعم از آن که آن معانی حقیقی باشد یا مجازی یا استعاری یا کنایی یا مصداقی و یا به‌صورت مشترک لفظی (نک: عباسی مقدم و دیگران، ۱۳۹۴: ۷۹-۸۲).



گفتنی است، شروع بحث در وجوه قرآن می‌تواند ناشی از تعبیر امیرالمؤمنین به ابن عباس باشد چرا که وی به ایشان فرمود: «به وسیله قرآن با خوارج مخاصمه نکن چرا که قرآن ذو وجوه است اما با سنت با آنان گفتگو کن» (سیوطی، ۱۴۰۷: ۱/۴۸۸).

استاد معرفت شاخه‌هایی را برای وجوه قرآن در نظر گرفته است که از جمله آن‌ها وجوه در کلمات افرادی هستند و گاه در جمله‌بندی‌های کلامی، که برای هر کدام شواهد بسیاری در قرآن یافت می‌شود از جمله؛

الف) وجوه احتمالات معانی در کلمات افرادی (یوسف/۲۴) ب) وجوه محتمله در رابطه با جمله‌های کلامی (انفال/۲۴) است (نک: معرفت، ۱۳۹۷: ۱۳۱-۱۳۲)

بهر روی در بحث حاضر می‌توان وجوه ذکر شده در روایت علوی را ناظر به هر دو معنای اشاره شده فرض نمود.

۲. سنت

اندیشوران لغوی «سنت» را به معنای طریقه، روش و سیره اعم از سیره نیک یا سیره بد دانسته‌اند (طریحی، ۱۳۷۵: ۴۳۶/۲؛ ابن منظور، ۱۴۰۸: ۳۹۹/۶؛ الجوهری، ۱۴۰۴: ۵/۲۱۳۸). سنت در اصطلاح فقها و علمای کلام، در برابر بدعت می‌باشد و منظور از آن، هر حکمی است که بر اساس اصول شریعت و قواعد دین مبین اسلام قرار دارد. و در اصطلاح متکلمین، سنت عبارت است از چیزی که وجودش بر عدم رجحان داد، رجحانی که مانع از ضد نیست، در نتیجه سنت از نظر اینان مستحب است. در اصطلاح علمای اصول، سنت عبارت از فعل، سخن و تقریر (تأیید با سکوت) پیامبر اگر در مقام قانونگذاری باشد، است. در این میان شیعه در معنای سنت قائل به توسعه و تعمیم شده است و آن قیدی را که علمای اصول ذکر کرده‌اند را برداشته و سنت را عبارت از کلیه افعال و سخنان و تقریرهایی می‌داند که از معصوم (اعم از پیامبر و ائمه (علیهم السلام)) سرزده باشد (حکیم، بی تا: ۶).

در تحقیق ما البته مراد از سنت بویژه وقتی در برابر قرآن به کار رفته عبارت از کلام و سیره رسول خدا در باره قضایای مرتبط با رویارویی دو جریان غالب سیاسی دینی متجلی در شخصیت علی ع و معاویه است که در ذهن و خاطره اصحاب تا دوران جنگ صفین مانده است.



۳. مخاصمه

مخاصمه مصدر باب مفاعله و از ریشه «خَصِم» گرفته شده است. از آن جا که معنای غالبی باب مفاعله بر "مشارکت" دلالت دارد مخاصمه زمانی است که دو نفر با یکدیگر بر سر یک موضوعی واحد به پیکار، دشمنی و عداوت پردازند (المطَّرِزِي، ۲۰۰۸: ۲۵۸/۱؛ ابن‌درید، بی‌تا: ۶۰۵/۱) و در نهایت یک طرف با حجت بر دیگری غلبه پیدا کند (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۱۸۰/۱۲؛ ابن‌سیده، بی‌تا، ۶۶/۵). متضاد این واژه نیز مصالحه خواهد بود. بعضی از لغت‌دانان گفته‌اند خصم به معنای دشمنی پنهان است (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۲۸۴، ذیل ماده خصم).

احمد بن فارس برای این واژه دو اصل معنایی بر می‌شمارد: ۱- المنازعة (کشمکش، ستیزه) ۲- جانب و عاء (کنار ظرف). در معنای اولی مذکر و مونث یکسان هستند و خصام مصدر دیگر این واژه محسوب می‌شود و گاهی هم بر خصوم جمع بسته می‌شود و ریشه آن از "خصم" آمده است لکن معنای دومی از ماده خصم آمده و پهلوی چیزی که دست آویزی بر آن است اطلاق می‌شود و به‌طور کلی کنار هر چیزی را که دست‌آویز دیگری بوده خصم گویند. طبق نظر ابن‌فارس، می‌توان معنای دوم را بر معنای اول بازگرداند و جانب و پهلوی هر چیزی که مورد تمایل افراد بوده همان معنای خصم است چنان‌که در مخاصمه (از ماده خصم) نیز بر روی یک جنبه و موضوع خاصی بحث و منازعه واقع می‌شود (نک: احمد بن فارس، ۱۸۷/۲).

بنظر می‌رسد معنای غالب در این لفظ دشمنی و سعی در غلبه با هر دست‌آویزی است نه احقاق حق.

۴. محاجه

از نظر اندیشمندان لغوی محاجه از ماده «حجج» گرفته شده و محاجه یا احتجاج به معنای خصومت ورزیدن، حجت آوردن، قصد کردن، استمرار، دوام، مجادله، مذاکره، بحث و گفتگوست (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۴۷۸/۱). این واژه با تمام مشتقاتش ۳۳ بار در قرآن کریم آمده است.

در اصل وضع به معنای قصد کردن بوده است (جوهری فارابی، ۳۰۳/۱) و محاجه به معنای «حَجَّجْتُهُ أَي غَلَبْتُهُ بِالْحُجَجِ التِّي أَدَلَّيْتُ بِهَا» (ابن منظور، ج ۲، ص ۲۲۸؛ زبیدی، ج ۳، ص ۳۱۸) "حججه" یعنی بر او غلبه پیدا کردم با دلایل روشنی که او را به آن دلایل راهنمایی نمودم. به بیان دیگر محاجه یعنی این که در خصومت میان دو نفر یا چند نفر هر کس بخواهد حجت و راه روشن دیگری را



رد کند (راغب اصفهانی، بی تا: ۴۵۱؛ ازهری، ج ۳، ص ۲۵۳). چنان‌که پیداست در این لفظ، دلالت و قصد راهنمایی به چشم می‌خورد.

بنابر این محاجه به معنای بحث و گفتگو همراه با دلیل و برهان به قصد اثبات سخن خود است که یکی از انواع مناظره بوده و نسبت میان مناظره و محاجه، عموم و خصوص مطلق است؛ اما تفاوت مجادله و محاجه در این است که جدال برای بازگرداندن طرف از عقیده خود به کار می‌رود؛ اما حجاج برای دعوت او به یک عقیده و استدلال بر آن به کار رفته است. چنین می‌نماید از لحاظ مفهومی مجادله به محاجه نزدیکتر است؛ مخصوصاً پافشاری بر بخشی از حقیقت و غفلت تعمدی از بخش‌های دیگر دلالت داشته و بر ادامه کشمکش و ستیز بین طرفین و برای به کرسی نشاندن نظر طرفین بدون لحاظ واقعیت به کار گرفته می‌شود.

ب. بررسی نقل‌های مختلف روایت «لا تخصمهم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوه»^۱

برای تحلیلی صحیح از کلام ۷۷ نهج البلاغه باید نقل‌های متفاوت کلام حضرت علی، در مصادر مختلف مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد تا با فهم مفاد کلام حضرت و شناسایی گونه‌های مختلف نقل این سخن، معتبرترین تعبیر موجود از کلام امیرالمؤمنین انتخاب شود تا بابتی به سوی علت نهی از تخصم با قرآن گشوده گردد.

هنگامی امیرالمؤمنین عبدالله بن عباس را به سوی محل تجمع خوارج روانه نمود حضرت در نامه‌ای به وی توصیه‌ای نمود که در آن کلام آمده است: «... فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَالٌ ذُو وُجُوهِ...». سید رضی طبق روال معمول خویش و با توجه به پیش فرض‌های بنیادین خود در جمع‌آوری سخنان امیرالمؤمنین سند و مصدق برای نامه ۷۷ حضرت علی به ابن عباس ذکر نکرده است. با تتبع انجام گرفته برای نویسندگان این جستار واضح گردید که سخن حضرت علی به انحاء گوناگون در کتب روایی و تاریخی ذکر شده است که به یکایک آن خواهیم پرداخت.

روایت اول:

سید رضی با عنوان «ومن کتاب له علیها السلام لعبدالله بن عباس لما بعثه للاحتجاج

۱ به این دسته از روایات حمال ذو وجوه نیز گفته اند.



علی الخوارج» توصیه حضرت علی را چنین نقل می‌کند: «لَا تُخَاصِمُهُم بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ وَ لَكِنْ خَاصِمُهُم بِالسُّنَّةِ» (نهج البلاغه: نامه ۷۷).

بررسی:

قابطه روایاتی که تعبیر «مخاصمه» در آن بکار رفته به خوبی شرایط مناظره را برای مخاطبین ترسیم می‌کند. در جریان مناظره ابن‌عباس با خوارج مشخص است شرایط گفت و گو از فضای آرام خارج شده و فضای پرتلاطمی را شاهدیم؛ قهرا جو ملتهب عاری از هرگونه بحث منطقی و عالمانه خواهد بود. از این رو امیرالمؤمنین با در نظر گرفتن فضای پیش‌روی ابن‌عباس توصیه می‌کند تا با سنت قطعی نبوی به مناظره و گفتگو با خوارج بپردازد چرا که مسلمانان صدر اسلام با سنت نبوی مانوس و دستگاه فکری ایشان آشنای با آن بودند و از نظر حضرت با تکیه بر سنت نبوی گفتگو با خوارج سریع‌تر به نتیجه مطلوب می‌رسد. لازم به ذکر است که این دسته از روایات بیش‌تر هماهنگ با خصائص اخلاقی خوارج می‌باشد.

روایت دوم:

سیوطی در تفسیر خود روایت فوق را به دو طریق به نقل از ابن‌عباس از ابن‌سعد می‌آورد: در طریق اول راوی روایت، عکرمة است که می‌گوید: «قال سمعت ابن عباس يحدث عن الخوارج الذين انكروا الحكومة فاعتزلوا علي بن ابيطالب قال فاعتزل منهم اثنا عشر الفا فدعاني علي فقال اذهب اليهم فخاصمهم و ادعهم الي الكتاب و السنه و لا تحاجهم بالقرآن فانه ذو وجوه ولكن خاصمهم بالسنة» (سیوطی، الدر المنثور، ۱۴۰۷: ۱۵/۱) از ابن‌عباس شنیدم که پیرامون خوارج می‌گفت آن‌ها حکومت را انکار کرده و دوازده هزار نفر از آن‌ها از علی ابن‌ابی‌طالب کناره گرفته‌اند. علی از من خواست که به سوی آن‌ها رفته و با آن‌ها مناظره نموده و به قرآن و سنت دعوتشان کنم اما حضرت فرمود که با قرآن با آن‌ها احتجاج نکنم چرا که قرآن ذو وجوه است بلکه با سنت مخاصمه نمایم.

بررسی:

سیوطی برای این نقل‌سندی را ذکر نموده است و به نوعی این روایت مرسله محسوب می‌شود اما از آن‌جا که از لحاظ مضمون و محتوایی این روایت همگون و هم‌راستا با روایت قبل است می‌توان آن‌را مؤید و شاهدی برای روایت قبل در نظر گرفت. هر چند با دقت در این روایت، امیرالمؤمنین به ابن‌عباس تأکید می‌کند چند چهرگی و ذو وجوه بودن قرآن، مانع از این خواهد شد که بتوان از آیات



قرآن به عنوان مستند و دلیلی برای خوارج استفاده کرد چرا که به نظر می‌رسد فضای فکری حاکم بر خوارج مانع از این می‌شد که ابن عباس بتواند آیاتی را بر ایشان قرائت کند؛ از این رو امام علیه السلام تأکید نمودند از رهگذر مخاصمه ابن عباس بوسیله سنت نبوی، خوارج راه گریزی از آن نخواهند یافت و تسلیم حق خواهند شد کما این که گروه کثیری بنا به نقل تاریخ از نظر خود برگشتند.

علت امر حضرت می‌تواند ناشی از این باشد که هنوز سنت نبوی در اذهان صحابه و تابعین و همچنین خوارج وجود داشته و از عصر زندگانی رسول اکرم فاصله زیادی نگذشته بود، به همین روی ابن عباس می‌توانست از سنت نبوی برای اسکات خصم خوارج بهره برده و گروهی از ایشان که سلیم النفس بودند و فقط دچار شبهه شده بودند را از راه انحراف برهاند اما همانطور که تاریخ شهادت می‌دهد گروهی از خوارج که برابر امام علیه السلام در نهروان ایستادند کسانی بودند که شهود عملی بر آنان غلبه نموده و حضرت حجت را برایشان تمام کرده بود. علت اختیار این وجه این است که نسبت ارجاع از قرآن به سنت نبوی، نسبت رجوع مثال به مُمَثَّل (حقیقت مجسم شده) است گویی پهنه آیات قرآن از قبیل مفهوم است و مفهوم نیز می‌تواند تأویل‌های متعددی را پذیرا باشد اما سنت نبوی - صورت و تجسم به نسبت معنی و حقیقت - به عنوان مصداق وجود یافته و امکان تغییر و تبدل در آن وجود ندارد و به قول امام راه گریزی از آن وجود ندارد.

روایت سوم:

ابن عباس می‌گوید ای امیرالمؤمنین. من نسبت به کتاب خدا از خوارج داناتر هستم و قرآن در خانه‌های ما نازل شده است. امام در پاسخ فرمودند: «صدقت ولكن القرآن حمال ذو وجوه يقولون ولكن حاججهم بالسنن فانهم لن يجدوا عنها محيصا فخرج ابن عباس فحاججهم بالسنن فلم يبق بايديهم حجة» (سیوطی، ۱۴۰۷: ۱/۱۵) راست می‌گویی ولی قرآن حمال ذو وجوه است تو سخن می‌گویی، آن‌ها هم می‌گویند. پس با سنت با آنان محاجه کن که نسبت به سنت راه فراری نخواهند داشت.

بررسی:

همان‌طور که در بررسی روایت گذشته از نظر خواننده گذشت محاجه یا مخاصمه با سنت در برابر خوارج طریق و راهی است که امیرالمؤمنین در برابر ابن عباس گشود تا وی با تکیه سنت نبوی بر خوارج احتجاج کند. از نظر حضرت استدلال به قرآن چیزی جز جدل باقی نمی‌گذاشت و نتیجه‌ای که توقع



حصول آن بود محقق نمی‌گشت. به همین جهت در این نقل، امام مصلحت بر آن دید که مسیر هدایت خوارج احتجاج با سنت نبوی است چرا که -فلم یبقَ بایدهم حجة- سنت رسول خدا حجت را بر همگان تمام می‌کرد کما وقع ما وقع.

روایت چهارم:

اندیشمندان مورخ در منابع خود از این کلام حضرت یاد نموده‌اند. در کتاب النهایه فی غریب الحدیث و الاثر (ابن اثیر، بی‌تا: ۱/۴۴۴) در کلامی از امیرالمؤمنین آمده است: «لا تناظروهم بالقرآن فانه حمال ذو وجوه ای یحمل علیه کل تأویل فیحتمله و ذو وجوه ای ذو معان مختلفه».

بررسی:

تفاوت عمده این است که در این روایت به جای محاجه، تعبیر مناظره آمده و مناظره اعم از مخاصمه و محاجه می‌باشد و در مناظره می‌تواند بر کلامی هرگونه تأویلی حمل شود و این نشان می‌دهد تأویل پذیری برخی آیات قرآن دست‌مایه گروهی برای پیش‌برد مقاصد و اهداف ایشان شده و نهی از مخاصمه به علت تأویل پذیری آیات قرآن بوده و در این روایت بر تحمُّل تأویلات گوناگون آیات قرآن دلالت دارد.

روایت پنجم:

زمخشری نیز در جزء دوم کتاب ربیع الابرار در باب "الجوابات المسکته" سخن حضرت را با اختلاف زیادی نقل کرده است چنان که آورده است: «ولکن خاصمهم» بدل «حاججهم» به جای حاججهم، خاصمهم می‌آورد. گفتنی است صاحب کتاب مصادر النهج البلاغه و اسانیده با عنایت به نقل‌های مختلف این روایت متذکر می‌شود اختلاف الفاظ در روایت حضرت علی مشعر به این است که این دو محقق (ابن اثیر و زمخشری) از منبعی غیر از نهج البلاغه سید رضی نقل روایت نموده‌اند (حسینی، ۱۴۰۹: ۳/۶۷۷).

بررسی:

چنان که روایت محاجه را بپذیریم بر اساس روایت چهارم می‌توان گفت تأویل پذیری آیات قرآن و تأویل ناپذیری سنت نبوی علت فرمان امیرالمؤمنین به ابن عبدالله برای تمسک به سنت نبوی در مقام بحث با خوارج است و ذو وجوه بودن آیات، تأویل را نیز دربر گرفته و معنای تودر تو و دارای درجه بندی را افاده خواهد کرد.



جمع بندی روایات

امام علی علیه السلام قصد نداشت نبردی میان ایشان و خوارج درگیرد و حداکثر تلاش خویش را برای هدایت آنان اعمال کرد اما تعبیر «لا تخصمهم» نشان می‌دهد که شرایط گفت و گو با خوارج عادی نبوده و از یک بحث مستدل و برهانی و دارای سیر منطقی خارج شده و به فضای تشنج و تعصب تبدیل شده است؛ بعضی از آنان عمدا و از روی هوای نفس به دنبال باطل بودند و به آن رسیدند؛ ولی گروهی دیگر از آنان بر اثر نادانی و تعصب گرفتار باطل شده بودند، از این رو هم خود امام با آنها صحبت کرد و هم ابن عباس را برای سخن گفتن با ایشان فرستاد. (نک: مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۴۳۱/۱۱).

با بررسی نسخه‌های روایت و از باب تحلیل متن حدیث و توجه به متون اصلی می‌توان مفادی بهتر از توصیه امیرالمؤمنین به ابن عباس به دست آورد. با عنایت به اختلاف نسخ این حدیث، یکسری از روایات فعل محاجه در آن استفاده شده و سری دیگر از روایات از فعل مخاصمه. اگر روایات ناظر به نهی "مخاصمه" را بپذیریم در بررسی فرضیه‌ها بی‌تأثیر نخواهد بود و بیشتر به نفع فرضیه‌هایی است که احوال و خصائص اخلاقی خوارج را مناط بحث می‌داند کما این که شارحان نهج البلاغه تعبیر "لا تخصمهم" را در نقل خود مورد ارزیابی قرار داده‌اند (نک: ابن میثم، ۱۳۷۵: ۲۳۴/۵؛ ابن ابی الحدید، بی‌تا، ۷۱/۱۸؛ شوشتری، ۱۳۷۶: ۴۲۴/۱۰؛ راوندی، ۲۵۹/۳).

در مقابل "اگر به نقل‌های نهی محاجه با قرآن تمسک کنیم، حضرت تأکید دارد ابن عباس با دلایل روشن به گفتگو با خوارج بپردازد چه این که خود حضرت زمانی که سخن خوارج را شنید بحث را با ادله روشن پیش بردند و فرمودند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ كَلِمَةً حَقٌّ يَرَادُ بِهَا بَاطِلٌ!! نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، وَلَكِنْ هُوَ لَا يَقُولُونَ: لَا أَمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ» حضرت در این کلام مراد جدی خدای را طوری معنا می‌کند که نشان می‌دهد خوارج در تحلیل این کریمه دچار خلط مفهومی شده و اشتراک لفظی «حکم» باعث گمراهی خوارج در برخورد با آیه شریفه شده است. باید گفت یک معنای «حکم» این است که زمانی که خدا تکوینا فعلی از افعال را اراده کند لاجرم اراده خدا محقق می‌شود به خلاف انسان‌ها. اما اینان «حکم» را به معنای امارت و حکومت معنا نموده‌اند. اشتراک لفظی حکم باعث شده است که خوارج نتوانند به درستی معنای حکم دریابند و این حکم با حکم الهی را با هم درآمیزند، بنابر این «حکم» کلمه حق است درحالی که اراده ناصحیح از آن شده است. کلمه «حکم» حق است بنا بر مفهوم و معنای اولی، و باطل است براساس معنای دوم. از این رو خوارج با تمسک به این لفظ هرگونه



حکمی را که از سوی غیرخدا صادر شده باشد نفی نموده و آن را باطل می‌داند؛ در حالی که خدای سبحان با آیات دیگر حکومت و امارت مخلوقین را مشروعیت بخشیده است" (نک: ابن ابی‌الحدید، بی تا، ۱۸/۱۹).

ج. بحث تاریخی محاجه ابن عباس با خوارج

در این بخش کوشش شده تا با شناخت روحیات و ویژگی‌های مخاطبان سخن امیرالمؤمنین به ابن عباس، چرایی این نهی هویدا گردد؛ چرا که به نظر می‌رسد وجهی از نهی حضرت در خصائص اخلاقی خوارج نهفته باشد؛ و لیکن قبل از ورود به بحث خصائص خوارج باید گزارش مورخین از نحوه بحث ابن عباس و خوارج را از نظر گذرانید تا رویکرد و نحوه برخورد آنان با آیات قرآن مشخص گردد.

گزارش اول: پیروی کورکورانه از تعصبات

مورخین نگاشته‌اند ابن عباس به خوارج اعلام کرد: بر مؤمنی شایسته نیست که ایمانش را با شک در آمیزد و این که بر کفر خودش اقرار نماید. خوارج بر سخن خویش پافشاری کردند و گفتند: «إِنَّهُ قَدْ حَكَمَ» مجدداً ابن عباس در پاسخ به آنان چنین گفت: خدای تبارک و تعالی در قرآن کریم ما را در قتل صیدی در حال احرام، امر به حکمیت کرده، پس خدای تعالی نیز شرط حکمیت را نیز مشخص نموده است چنان که فرمود: «دو عادل از خودتان گواهی دهند»^۱ ابن عباس افزود: پس چگونه بر امامت بر مسلمین اشکال می‌کنید و کار را پیچیده می‌کنید؟ قطعاً حکومت کردن مانند امامت است و زمانی که امام جامعه فاسق شد معصیت وی هم مشخص است. و همچنین دو نفر گواه هنگامی که اشتباه نمودند، به سخنان آن دو نباید توجه کرد و به پشت سر انداخته می‌شود. پس بعضی از خوارج به بعضی دیگر گفتند: احتجاج قریش را حجتی بر خود قرار ندهید پس آنان همان قومی هستند که خدای سبحان درباره آنان فرمود: «بل هم قوم خصمون» و نیز فرمود: «و تنذر به قوماً لدا» (مبرد، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۱۰۶؛ ابن ابی‌الحدید، بی تا: ۲۷۳/۲).

۱ ابن عباس به آیه ۹۵ سوره مانده اشاره می‌کند که خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيِّدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ» ای اهل ایمان! در حالی که در احرام [حج یا عمره] هستید، شکار را نکشید. و هر کس از شما عمداً آن را بکشد، کفاره‌ای همانند آن از جنس چهارپایان [اهلی] بر عهده اوست؛ که [همانند بودن آن را] دو عادل از خودتان گواهی دهند.



گزارش دوم: دوری از تمسک به سیره نبوی

در گزارش دیگری آمده است ابن عباس به خوارج گفت: خدا ما را سخت عذاب کند مگر این که آن چه گفتید راست باشد، آیا نمی دانستید که قطعاً خدا امر به حکمیت مردان داده است هنگامی که فردی در حال احرام باشد و خرگوشی را صید کند و خدا امر به حکمیت داده زمانی که مرد و همسرش باید دیگر مشاجره و دعوا کنند؟ خوارج گفتند: به خدا قسم بله. ابن عباس گفت خدا حمایتان کند. در ادامه افزود: «هل علمتم أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أمسك عن القتال للهدنة بينه وبين أهل الحديبية؟» گفتند: «نعم»، بله اما امام علی با امارت و حکومت بر مسلمین خودش را ناپود کرد. ابن عباس گفت: صلح حدیبیه به وسیله رسول اکرم منجر به از بین رفتن امارت مسلمین نشد و گرنه رسول اکرم اسمش از نبوت ناپود می شد و اما علی علیه السلام جریان حکمین را پذیرفت چرا که او ستمگر و دیکتاتور نبود و او کار درست را انجام داد بنابر این علی علیها السلام از معاویه و غیر او سزاوارتر است. خوارج گفتند علی به آن چیزی ما را فرا می خواند که معاویه دعوت می کند. ابن عباس گفت: اگر هر کدام از شما علی را سزاوارتر می داند پس بازگردد. در این هنگام بعضی سخن او را تصدیق کردند. ابن عباس در نهایت گفت: پس هر کس دو حاکم جور و ستمگری را دید پس نباید از او پیروی کند و نباید قول او را بپذیرد (مبرد، ۱۴۰۹: ۱۳۴/۲).

گزارش سوم: فرافکنی و فرار از بحث منطقی

در گزارشی دیگر چنین آمده است خوارج در پاسخ به ابن عباس سه دلیل اقامه کردند: «حکم الرجال فی دین الله، و قاتل فلم یسب و لم یغتم، و محاً من اسمه حین کتبوا القضية امیر المؤمنین و اقتصر علی اسمه» ابن عباس در پاسخ به آنان چنین عرضه داشت: و اما قول اولتان، حکومت رجال به این دلیل است که خدای تعالی حکمش را به رجال محول نمود در حالی که فردی مُحَرَّم است خرگوشی (که ارزش آن یک چهارم درهم) را شکار کند و مانند آن و حکمش را به مردان محول نمود در حل و فصل قضایای مرتبط با زن و همسرش. پس خدا حمایتان کند حکم کردن مردان در پاره زن و گوشت خرگوش افضل است یا حکم کردن خدا در مصلحت مسلمین و جلوگیری از ریختن خود مسلمانان؟ خوارج در پاسخ گفتند: حکم کردن در امور مسلمانان. و اما قول دوم، حضرت علی قتال و نبرد کرد ولی سب و دشنام نداد آیا شما مادرتان عائشه دختر ابوبکر را سب می کنید؟ آنان گفتند: خیر چنین نمی کنیم. و قول سوم، علت این که حضرت علی اسم امیرالمؤمنین را در جریان حکمیت حذف نمود



پیروی از سنت نبوی بود که مشرکین در روز حدیبیه به رسول اکرم گفتند: اگر اسم رسول‌الله را در پیمان نامه ذکر کنی با تو خواهیم جنگید، حضرت هم به امام علی دستور دادند: (رسول‌الله) را حذف کن و محمد بن عبدالله بنویس و در حالی که رسول اکرم از حضرت علی بهتر بود. (بلاذی، بی تا: ۳۶۰/۲؛ ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۴: ۱۲۶).

گزارش چهارم: قشری‌نگری در برداشت از آیات

در این گزارش تاریخی آمده است خوارج به ابن‌عباس گفتند: آیا توای ابن‌عباس حکم خدا در مورد زانی و سارق و مرتد و اهل بغی ندیده‌ای از آن‌چه که بندگان خدا بدان توجه و نظر نمی‌کنند و دنباله آن را نمی‌گیرند. سپس خوارج ادامه دادند؛ قطعاً خدا می‌فرماید: دو عادل از خودتان گواهی دهند پس آیا عمرو بن عاص عادل است؟ و خدا در مورد معاویه و اتباعش حکم کرده که به این‌که باید با آنان جنگید تا این‌که به‌سوی امر الهی بازگردند. (طبری، ج ۴، ص ۶۴).

گزارش پنجم: ترجیح آراء شخصی بر تفسیر و تاویل صحیح آیات (جزم اندیشی)

حضرت علی به ابن‌عباس توصیه فرمود: در پاسخ دادن به خوارج و خصومت آنان عجله نکن تا این‌که من به‌سوی تو بیایم. ابن‌عباس خارج شد و به‌سوی خوارج شتافت و آنان نیز سخن گفتن با ابن‌عباس را پذیرفتند. ابن‌عباس به آنان گفت: برای چه جریان حکمین را انکار کرده‌اید در حالی که خدا فرمود: اگر دو گروه اراده اصلاح نمودند خدا مشکل بین آن دو گروه را حل خواهد نمود؟ پس چرا به امت رسول اکرم چنین روا می‌دارید؟ خوارج در پاسخ گفتند: «أما ما جعل حکمه إلی الناس و أمر بالنظر فیه و الاصلاح له فهو إلیهم كما امر به، و ما حکم فأمضاه فلیس للعباد أن ینظروا فیه، حکم فی الزانی مائة جلدة، و فی السارق بقطع یده، فلیس للعباد أن ینظروا فی هذا.» ابن‌عباس در پاسخ گفت: خدا فرموده است که برای حل منازعات خود دو حاکم عادل انتخاب کنید تا برای شما قضاوت کنند. خوارج در پاسخ به ابن‌عباس گفتند: آیا ای ابن‌عباس حکم خدا در مورد صید و مشاجره بین زن و همسرش را مانند حکم کردن در مورد خون مسلمین می‌دانی؟ خوارج گفتند: این آیه‌ای که گفتی بین ما و بین تو شاهد باشد آیا ابن‌عاص نزد تو عادل است در حالی که دیروز با ما مقاتله کرد و خود ما را ریخت؟ اگر ابن‌عاص عادل بود پس عدول بر ما روا نبود ولی ما اهل حرب و جنگ با او هستیم.^۱ (نک:

۱ کنایه از اینکه ما شما را خارج شده از دین می‌دانیم.



بلاذری، بی تا: ۳۴۸/۲).

جمع بندی گزارش های تاریخی

گزارش های تاریخی ناظر به سیره عملی امام علی علیه السلام نشان می دهد چرایی نهی از مخاصمه با خوارج این است که اینان با ظاهر بینی در تمسک به آیات، فرافکنی، دوری از سنت نبوی و پافشاری بر تعصبات حکم «لا حکم الا لله» را مطلق پنداشته و تقییدی برای آن جستجو نکرده و برای فهم آیات الهی تمام ادله را با یکدیگر ضمیمه نمی کردند تا به نتیجه صحیح و مراد جدی خدا دست یابند. ظاهرگرایی و عدم توجه به بقیه ادله رویه ایشان در برخورد با آیات بوده در تفسیر آیه فوق مفاهیم موسّع کلمات را نادیده می گرفتند. باید گفت برای فهم آیات قرآن نیاز است وجوه گوناگون و احتمالات مختلف آن در فهم بهتر آیات در نظر گرفته شود و با فحوص تمام آیات و یأس از قیود به اطلاق آیات می توان استدلال کرد اما اینان علی رغم برخی استدلال های عقلی، در برداشت از برخی آیات گاهی به ورطه قشری گرایی در برداشت از الفاظ گرفتار شده اند که نمونه برجسته آن تمسک به اطلاق لفظ است در حالی که بایستی تمامی آیات مرتبط بررسی شود تا ایمان به بعض و کفر به بعض محقق شود.

د. نگاهی به ویژگی های خوارج به عنوان مخاطبان حدیث

بنابه گزارش های نقل شده تاریخی از جریان مناظره ابن عباس با خوارج، اینان در برخورد با آیات قرآن همواره به دنبال راه فراری برای توجیه عمل خود بودند. چرایی این نهی را نیز می توان در شخصیت اخلاقی خوارج جستجو کرد به همین روی نیاز است در این قسمت به مختصات اخلاقی خوارج اشاره شود:

شاید بتوان نخستین زمزمه های ظهور جریان خوارج را از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله ردیابی نمود؛ آن گاه که در تقسیم غنائم خیبر، مردی با لحن خشن آن حضرت را به رعایت نکردن عدالت متهم کرد و پیامبر در عین بردباری و عفو، از ظهور جریان هایی نظیر خوارج در آینده خبر داد (ابن جوزی، ۱۴۰۷: ۱۰۴) بعضی از بزرگان مورخ نیز به این داستان صححه گذاشته اند (ابن هشام، ۱۳۹/۴؛ مبرّد، ۱۴۰۹: ۱۸۹/۳-۱۹۰).

به نظر برخی محققان، اعتقادات منسوب به خوارج، نخستین بار در میان بادیه نشینان عرب پدید آمد که پس از رسول اکرم بازگشتند و بار دیگر اسلام آوردند. اینان پس از فتوحات اسلامی، در شهرهای تازه تأسیس اسلامی (کوفه و بصره) ساکن شده و در پی برابری قبیله ای بودند (به نقل از نیکسون،

۲۰۹؛ مادلونگ، ۵۴) و بیش‌تر شخصیت‌های برجسته خوارج از میان این اعرابیان برخاستند (عمر ابوالنصر، ۱۴ و ۲۱).

تصور می‌شود خوارج گروهی مقدس مآب، زاهد منش و متخلق به آداب الهی بوده و به دلیل نداشتن بصیرت سیاسی فریب معاویه را خورده و در جریان حکمیت بر ضد امیرالمؤمنین شوریدند؛ اما بر اساس شواهد تاریخی، خوارج چهره‌ی دیگری داشته و آنان بسیار تقبیح شده‌اند. آنان گروهی شورشی و دارای تفکری ممزوج با جاهلیت قبل از اسلام بوده و در منابع تاریخی به نظام اخلاقی و فکری این گروه اشاره‌هایی شده است. به قول شهید مطهری خوارج در ابتدای شورش علیه امیرالمؤمنین یک فرقه یاغی و سرکش ولج باز و گستاخ بودند (نک: مطهری، ۱۳۶ و ۱۳۷).

خوارج یعنی شورشیان این واژه از «خروج» به معنای سرکشی و طغیان گرفته شده است. اگر کلمه «خروج» (مطهری، ۱۱۴-۱۱۵) با «علی» متعدی شود، دو معنای نزدیک به یکدیگر دارد: یکی در مقام پیکار و جنگ برآمدن و دیگری تمرد، عصیان و شورش (نک: المنجد، ذیل ماده خرج).^۱ این گروه متعصب و پرخاش‌گر و در عین حال نقاب تقوا و دین‌داری بر چهره داشتند و با عقاید و باورهای عجیب و دور از منطق خود، همواره برای حکومت نوپای امام علی علیه‌السلام در دسرساز بودند و با فتنه‌انگیزی‌های پی‌درپی، مشکلات زیادی بر سر راه حاکمیت اسلام پدید می‌آوردند (عیسی زاده آملی، ص ۱۴۲).

خوارج در آغاز فتنه‌انگیزی، در این اندیشه نبودند که خلافت را چه کسی باید به عهده بگیرد اما بعد از سر حسادت، قریشی بودن جانشین رسول اکرم را قبول نکرده و ناخشنود و نگران از استیلای قریش بر امور مسلمانان به جریان حکمیت تن دادند (محمد ابوزهره، ۶۹/۱) موگد این سخن، در دوره طولانی از تاریخ این فرقه، حتی یک قریشی در میان آنان دیده‌نمی‌شود (نایف محمود معروف، ص ۲۷-۲۸) و آنان همواره پرچم‌دار مخالفت با قریش بوده‌اند. (طبری، ۳۹۳/۷).

در کتاب فتوح در مورد خوارج آمده است: حبيب بن عاصم از اُدی از امام علی (علیه السلام)، پرسید: ای امیر مؤمنان! اینان که ما با ایشان می‌جنگیم، آیا کافرند؟ علی (علیه السلام)، فرمود: «از کفر گریختند؛ اما در آن افتادند». حبيب گفت: پس آیا منافق‌اند؟ علی (علیه السلام)، فرمود: «همانا منافقان، خدا را تنها کمی یاد می‌کنند». حبيب گفت: ای امیر مؤمنان! پس بگو اینان چیستند تا با

۱. خرج فلان علی فلان: بَرَزَ لِقِتَالِهِ. وَ خَرَجَتِ الرَّعِيَّةُ عَلَى الْمَلِكِ: تَمَرَّدَتْ.



بنیایی و یقین، با ایشان بجنگم. امام علی علیه السلام، فرمود: «ایشان گروهی هستند که از دین اسلام بیرون رفتند، آن گونه که تیر از هدف در می گذرد؛ قرآن را قرائت می کنند، اما این قرائت از ترقوه شان فراتر نمی رود. پس خوشا به حال کسی که ایشان را بکشد یا آنان وی را بکشند» (الفتوح، ۴/۲۷۲).

حضرت علی به خوارج در خطبه ای هشدار می دهد: «ای خوارج. شما بدترین مردم و بدترین کسی می باشید که شیطان او را به گمراهی های خود (نادانی و باور نکردن به نادانی خود) پرتاب کرده و به حیرت و سرگردانی وا داشته است» (نهج البلاغه: خطبه ۱۲۷).

روحیات و خصائص اخلاقی همچون حسادت که خوارج دارا بودند، راه های نفوذ ایمان و سخن حق به قلب و جان آنان را بسته بود. خوارج با نگاه سطحی بر آیات قرآن و عدم تدبیر مخلصانه آیات و تحریف آیات به سود خویش، به دنبال هدایت و رفع ابهام جریان حکمیت نبودند بلکه به دنبال پی گیری مقاصد و مطامع نفسانی خویش، آیات قرآن را به هر جهت تأویل و تفسیر نموده و این روحیه آنان باعث شد که حکم قطعی الهی (وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا) (اسراء/۸۲) بر آنان ساری و جاری گردد. به بیان دیگر خوارج در پی آن نبودند که حق را بشناسند و بر محور حق حرکت کنند بلکه آنان نظرات شخصی خویش را بر آیات قرآن تحمیل نموده و همانطور که امیرالمؤمنین به ابن عباس فرمودند: «فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَالٌ ذُو وُجُوهِ تَقُولُ وَيَقُولُونَ» (نهج البلاغه، نامه ۷۳) قرآن کریم چند وجهی بوده و خوارج برای ابتغاء فتنه به آیات متشابه و تردید آفرین چنگ می زنند تا بتوانند اراده باطل خود را بر آن آیات بار نمایند و در این جمله نورانی حضرت به ابن عباس گوشزد می کند که مخاصمه با آیات قرآن برای آنان راه فرار و توجیه را باز می نماید و با قرآن باب هدایت خوارج منسدّ لذا از نظر حضرت بهترین راه مناظره با خوارج تکیه بر سنت و حدیث نبوی بوده و حضرت علی علیه السلام با اعلام یک ضابطه کلی در برخورد با گروهی با اوصاف اعتقادی و اخلاقی خوارج، گفتگوی توأمان با قرآن و سنت و مخاصمه فقط بکمک سنت نبوی را نتیجه بخش دانسته است.

نتیجه گیری

با تلفیق مباحث قرآنی، حدیثی و تاریخی در تحلیل رفتار و برخورد خوارج با قرآن و پیجویی چرایی نهی امیرالمؤمنین از محاجه یا مخاصمه با قرآن می توان به مطالب زیر به عنوان نتایج تحقیق تأکید کرد:



۱. گروه خوارج از روی جهالت از درک بسیاری از معانی قرآن غافل بودند و دچار سطحی نگری شده و سهوا در برداشت مفاهیم قرآن دچار غفلت شدند؛ در نتیجه راهی متفاوت از امام پیش گرفته و استدلال فردی مانند عبدالله بن عباس را پذیرا نبودند همان‌طور که با بررسی شواهد تاریخی و روایی تکیه ابن عباس بر سنت نبوی توانست گروه کثیری از خوارج را از مسیر انحراف باز دارد. با این تقریر فرضیه اول مقاله تقویت می‌شود و می‌توان آن را به‌عنوان دلیلی بر رهنمود امیرالمؤمنین به ابن عباس مبنی بر محاجه یا مخاصمه با سنت رسول اکرم ﷺ دانست. هر چند گزینش این قول خالی از مسامحه نیست.

۲. خوارج به خاطر گرایش‌های تند قبیله‌ای و فرقه‌ای و نیز به قصد چنگ زدن به مطامع نفسانی و دنیوی در صدد تفسیر آیات به نفع خویش بودند براین اساس هرگونه استدلال به آیات را بر نمی‌تافتند و هرگونه برهان و استدلالی را با وجهی دیگر پاسخ می‌دادند (با توجه به ذو وجوه بودن برخی آیات قرآن)؛ در حالی که وقتی با سنت نبوی و اخبار ناظر به احوال صدر اسلام و سخنان منقول از پیامبر مواجه می‌شدند امکان تشبُّث به وجوه و معانی دیگر را نداشتند مانند ماجرای عمار یاسر و معاویه. چه این که معاویه بسیار می‌کوشید ماجرای پیش‌گویی سخن رسول اکرم در باره سرنوشت عمار را مخفی نموده و همان‌طور که حضرتش فرمود که گروهی ستمکار وی را به شهادت می‌رسانند به گوش مردمان نرسد تا معیار حق از باطل بر جماعتی از مردم پوشیده بماند، چرا که قطعا با شنیدن این سخن و حضور عمار یاسر در صف یاران امیرالمؤمنین باعث ولوله و اختلاف در سپاه معاویه می‌شد و خیل عظیمی به سوی حضرتش رهسپار می‌شدند، چنان‌که مورخین گویند معاویه برای دستیابی به اهداف خویش اقدام به دستکاری در سنت نبوی نموده بلکه از سنت نبوی برای توجیه افکار عمومی استفاده می‌نمود و معاویه در برابر سنت رسول اکرم «یجد عنه محیصا». این مطلب نشان می‌دهد که کلام امیرالمؤمنین برای گروهی از جاهلان خوارج بوده و بیش‌تر برای افرادی کاربرد دارد که خالی‌الذهن بوده و با سطحی‌نگری و جزم‌اندیشانه به پیروی کورکورانه از برخی اقدام نمودند و الا این کلام برای افرادی همچون معاویه و عمرو عاص بیان نشده بود. علت اختیار این فرضیه این است که نسبت ارجاع از قرآن به سنت نبوی، نسبت رجوع مثال به مُمَثَّل (حقیقت مجسم شده) است. گویی پهنه آیات قرآن از قبیل مفهوم است و مفهوم نیز می‌تواند تأویل‌های متعددی را پذیرا باشد اما سنت نبوی - صورت و تجسم به نسبت معنی و حقیقت - به‌عنوان مصداق وجود یافته و امکان تغییر و تبدل در آن وجود ندارد و به قول امام راه‌گزینی از آن وجود ندارد.



۳. امیرالمؤمنین در مقام نهی مطلق و همگانی از محاجّه با قرآن نبوده است، چنان که سیره ایشان در مقاطع گوناگون با همگنان و معارضان خویش، به شکل استناد و استدلال به نص و ظاهر وحی تجلی نموده و این نهی خاص، به خاطر ویژگی های دستگاه فکری و نظام اخلاقی مخاطبان ویژه آن یعنی خوارج بوده است. همچنین بسیاری از تعبیر قرآن دارای وجوه متعدد معنایی یا احتمالات تفسیری می باشند و تکیه بر متن قرآن به تنهایی، می تواند تنها برای انسان های روشن ضمیر و دارای قلب سلیم رهگشا و موثر باشد. و نیز در مواجهه با گروهی مانند خوارج، بعد از مرحله یادآوری و تبیین اصول، محاجّه می تواند متکی به آیات قرآن باشد، اما هرگونه مخاصمه - با عنایت به محور بودن دلیل در محاجّه و محوریت تقابل در مخاصمه - بایستی با تکیه بر سنت و حدیث نبوی صورت گیرد؛ چرا که ایشان را از آن گریزی نیست. بنابراین، بر مبنای موارد فوق و بر پایه روایات مورد بحث، نهی آن حضرت از مخاصمه با خوارج، به دلیل ظاهر بینی آنان در برخورد با برخی آیات مانند آیه «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، و عدم پابندی آنان به معیارهای مباحثه عقلایی - بدلیل تعصب عقیدتی و فکری - بوده است. با این توضیحات این بخش از نتیجه قرابت و نزدیکی بسیاری با فرضیه دوم مقاله خواهد داشت و می توان آن را به عنوان دلیل نهی امیرالمؤمنین تلقی نمود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



فهرست منابع

۱. ترجمه قرآن، رضایی اصفهانی، محمد علی و همکاران، نخستین ترجمه گروهی قرآن کریم، قم: دار الذکر، ۱۳۸۴ ش.
۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح النهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، قم: مکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، بی تا.
۳. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر، بی تا.
۴. ابن جوزی، جمال الدین ابوالفرج، نزهة الاعین النواظر فی علم الوجوه و النظائر، تحقیق محمد کاظم الراضی، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۷ ق.
۵. ابن حنبل، احمد بن محمد، المسند، قاهره-مصر: دارالحدیث، ۱۴۱۶ ق.
۶. ابن درید، محمد بن حسن، جمهره اللغه، بیروت: دارالعلم للملایین، بی تا.
۷. ابن سیده، المحکم والمحیط الأعظم، محقق: عبد الحمید هنداوای، بی جا: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ ق.
۸. ابن عبدالبر، جامع بیان العلم وفضله، بی جا: دار ابن الجوزی، المملکه العربیه السعودیه، ۱۴۱۴ ق.
۹. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، محقق علی شیری، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.
۱۰. ابن میثم بحرانی، میثم بن علی، شرح نهج البلاغه ابن میثم (مصباح السالکین)، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۵ ق.
۱۱. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بی تا.
۱۲. بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، بیروت-لبنان: انتشارات دارالفکر، ۱۴۱۹ ق.
۱۳. تفلیسی، حبیب بن ابراهیم، وجوه قرآن، گردآورنده مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران مؤسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۷۱ ش.
۱۴. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح (تاج اللغه و صحاح العربیه)، بیروت: دار للملایین، ۱۴۰۴ ق.
۱۵. حکیم، محمد تقی، سنت در قانون گذاری اسلام، مترجم سید ابراهیم سید علوی، تهران:



- انتشارات کتابخانه بزرگ اسلامی، بی‌تا.
۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، مصحح صفوان عدنان داودی، بیروت: دارالشامیه، بی‌تا.
۱۷. زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، محقق علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۱۸. زرکشی، محمد بن بهادر، البرهان فی علوم القرآن، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۰ق.
۱۹. سیوطی، جلال‌الدین، الدرالمشور، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۷ق.
۲۰. شوشتری، محمد تقی، بهج الصباغه فی شرح النهج البلاغه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶ش.
۲۱. شیخ مفید، محمد بن نعمان عکبری، امالی شیخ مفید، مترجم حسین استاد ولی، مشهد مقدس: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۴ش.
۲۲. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، محقق احمد حسینی اشکوری، تهران: مکتبه‌الرضویه، ۱۳۷۵ش.
۲۳. عباسی مقدم، مصطفی و دیگران، بازخوانی وجوه و نظائر در قرآن، مجله بینات، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۴.
۲۴. عباسی مقدم، مصطفی و دیگران، بازخوانی وجوه و نظائر در قرآن، مجله بینات، ۱۳۹۴، شماره ۴.
۲۵. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، قاموس المحيط، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی‌تا.
۲۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۶۳ش.
۲۷. میرد، محمد بن یزید، الكامل فی اللغة و الادب، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹ق.
۲۸. متقی هندی، علی بن حسام‌الدین، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ق.
۲۹. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، بی‌تا.
۳۰. المطرزی، ناصرالدین، المغرب فی ترتیب المعرب، بی‌جا: مکتبه اسامه بن زید حلب، ۲۰۰۸م.
۳۱. معرفت، محمد هادی، علوم قرآنی، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۷ش.



۳۲. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، پیام امام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶ش.
۳۳. نصیری، علی، آشنایی با علوم حدیث، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۹۶ش.
۳۴. هاشمی خویی، سید حبیب الله، منهاج البراعه، شارح: حسن حسن زاده آملی، تهران: مکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی